

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

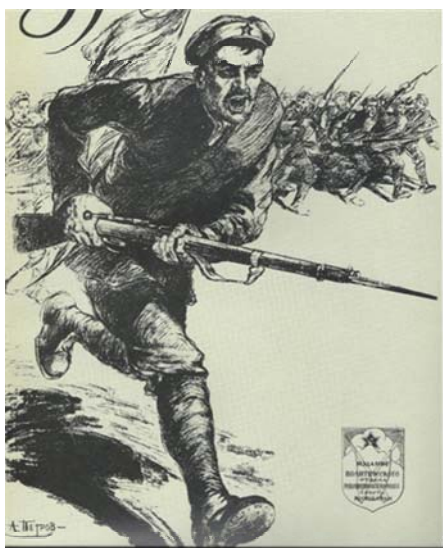
Political

سیاسی

توفان آراز  
۲۴ اپریل ۲۰۲۰

## پیکار مسلحانه یک مسأله مرکزی در تئوری انقلابی

(بخش نخست) -۱



تاریخ به ما می آموزد که مشی سیاسی و نظامی صحیح به خودی خود و در آرامش به وجود نیامده و تکامل نمی یابد، بلکه فقط در آتش مبارزه به وجود آمده و رشد و قوام می پذیرد. این مشی باید از یکسو علیه اپورتونیسیم "چپ" و از سوی دیگر علیه اپورتونیسیم راست به مبارزه برخیزد.

مانوتسه تون<sup>۱</sup>

(Mao Tse-Tung)

(۱۸۹۳ – ۱۹۷۶)

۱

مبارزه طبقاتی به هدف ایجاد انقلاب مقتضی شناخت انقلابی است. درک عدم امکان پیروزی انقلاب در صورت نبود تئوری علمی انقلابی حائز اهمیت اساسی است. تئوری انقلابی یک پدیده آکادمیک نیست. آن نه صرفاً توضیح دهنده روابط اجتماعی، بلکه در درجه نخست رهنمون عمل انقلابی است. آن باید راه حل مشخص و عملی مسأله نیروها، اهداف، وسایل و طرق انقلاب سوسیالیستی باشد. آن باید از توانائی حل مسأله قدرت حاکمه<sup>۱</sup>، تنویر چگونگی "گذار جامعه به سوسیالیسم"، تصرف قدرت سرمایه از سوی سازمان های پرولتاریائی برخوردار باشد. خیال بافی ها و سوگندها دواى درد و چاره کار نیست. منافع طبقاتی متضاد، وسایل و شیوه های طبقات حاکمه برای حفظ قدرت باید مورد پژوهش قرار گیرند. گام های ضرور و ممکن به صوب

دیکتاتوری پرولتاریا باید مشخص گردند، وگرنه تئوری انقلابی ناقص و رهنمون عمل نادرست خواهد بود.

مشکلی بزرگ اینست که در بسیاری اوقات کمبودهای واقعاً موجود به موقع شناخته نمی شود، زیرا انقلابیون می پندارند که مسائل جاری پروسه انقلابی را می توان با راه های حل قدیمی حل کرد. تجارب تاریخی - که کسی را سر مخالفت با این نیست - اساس سوسیالیسم علمی می باشد، و آن مشتمل بر شناخت قوانین تکامل عمومی جامعه با منشاء آن در این تجارب است. تنها کاربرد خلاقانه این شناخت در وضعیت آنی مشخص توان به پیش بردن انقلاب را دارد. مبارزات طبقاتی موفقیت آمیز گذشته نه نمونه هائی برای کپی کردن، اما دروسی برای آموختن اند.

کمون پاریس در ۱۸۷۱، انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب چین در ۱۹۴۹ از شرایط اجتماعی ای نشأت گرفته اند، که قابل مقایسه با وضعیت های زمانی بعدی نبوده اند. از دیگر سو مبارزان قادر به تهیه یک تئوری انقلابی مکفی در صورت احتراز از درس گیری از این تجارب با اعتبار کماکان شان برای عملکردهای آن ها نخواهند بود.

مطالعه دوس تاریخی تنها درحالتی سودمند و حائز اهمیت است، که بتوان بدرستی قادر به درک رابطه بین ماهیت ویژه و عمومی وقایع بود. مورد عمومی در مورد ویژه وجود دارد، و مورد ویژه جزئی از مورد عمومی است. تکامل جریان وقایع قیام مارچ ۱۸۷۱ در پاریس (Paris)، انقلاب اکتوبر روسیه، انقلاب چین و سقوط رژیم دیکتاتوری و کارگزار امپریالیسم امریکا فولجنیکو باتیستا (Fulgencio Batista) (۱۹۰۱ - ۷۳) در ۱۹۵۹ در کوبا مؤید اینند، که حدت مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا بر سر شکل دهی روابط تولید اجتماعی به طور اجتناب ناپذیر به پیکار مسلحانه، به جنگ داخلی منتهی می گردد.

دلیل عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و چاره بودن پیکار مسلحانه این واقعیت است، که حاکمان موفق به تضمین نفوذشان بر دستگاه قدرت دولتی و برقراری انحصار دولت بر ابزار قدرت در نهایت تعیین کننده پولیس و ارتش گردیده اند. این تأیید چه در مورد شکل مستقیم و چه شکل پارلمانتاریستی دیکتاتوری بورژوازی صدق می کند. عامل بالقوه خشونت اجتماعی در شعاعی گسترده به ابزار قدرت در ید طبقات حاکمه، به سلاح دفاع از امتیازات شان در برابر مطالبات اکثریت غالب مردم، مولدین استثمار شده مبدل گشته است. در تاریخ هرگز اتفاق نیفتاده که طبقات حاکمه به میل و خواسته خود از حق مالکیت شان بر وسایل تولید یا از امتیازات شان صرف نظر نموده باشند. و دلیل و شاهدهی برای تغییر این امر وجود ندارد. وقایع آئوشویتس (Auschwitz)، ستیف (Sétif)، ویتنام، اندونزی و عمان اثبات این واقعیت بوده اند، که قتل عام و پاک سازی قومی منحصر به سیستم های گذشته دور و کهن نیست، بلکه حتی امروز جزئی از شیوه های قدرت طبقات حاکمه می باشد. حاکمان به صورت طبقات استثمارگر هستی روانی و اجتماعی شان را با موقعیت قدرت شان یکسان می دانند. برای آنان شکل هستی نوع دیگری متصور نیست. آنان تا آخرین نفس برای حفظ قدرت می ستیزند. سرمایه در هر جا که صاحب قدرت واقعی است، از هیچ تدبیر و تلاشی برای تطویل هستی اش فروگذار نمی نماید.

توقع گذار صلح آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم در متروپول(پایتخت، شهر مهم، متران نشین، مرکز کار)ها نیز عاری از هر گونه دلیل مادی است. قیام های اجتماعی گذشته و حال دلالت بر این بینش توانند داشت، که مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا به ضد حاکمیت سرمایه داری در مرحله تعیین کننده عالی به جنگ داخلی مسلحانه منتهی می گردد؛ به عبارت دیگر، مبارزه مسلحانه عالی ترین مرحله مبارزه طبقاتی است. مائو

این بینش را چنین بیان داشته است: "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسأله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر، صادق است."<sup>۳</sup> اگر مرحله مسلحانه مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخص اجتماعی اجتناب ناپذیر باشد، پس تئوری انقلابی باید جنبه نظامی مبارزه طبقاتی و رهنمون مشخص عمل نظامی را منعکس سازد. این نکته که سیاست در انقلاب سوسیالیستی در درجه اول اهمیت



قرار می گیرد، نمی تواند و نباید به معنای آن باشد که جنبه سیاسی مبارزه طبقاتی به طور جداگانه ملاحظه گردد، و دیگر جوانب مهم نادیده گرفته شوند، زیرا چنین شیوه ای به منزله درنظر گرفتن صرفاً یک جزء واقعیت اجتماعی و لذا ارائه تصویر جعلی کلیت خواهد بود. قرار گرفتن سیاست در درجه اول اهمیت البته همواره صادق است، اما این تنها بدان معناست که اشکال نظامی پیکار تحت الشعاع اهداف سیاسی انقلاب قرار می گیرد.

لنین یک تئوری نظامی صحیح برای قیام مسلحانه پسا جنگ جهانی امپریالیستی فرموله کرده است. کارل هینریش مارکس (Karl Heinrich Marx) (۱۸۱۸-۸۳) و فریدریش انگلس (Friedrich Engels) (۱۸۲۰-۹۵) براساس تجارب انقلابات از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ و از کمون پاریس اصول مهمی برای مرحله نظامی مبارزه طبقاتی تعیین نموده اند.

در مجموع کلاسیک های فرموله کننده تئوری انقلابی نه فقط به نفی مرحله نظامی در پیکار طبقات نپرداخته اند، بلکه آن را به صورت یک مرحله اجتناب ناپذیر در انقلاب نیز ملاحظه نموده اند. سهم مهم مائو در تئوری انقلابی مدرن از جمله این تز آزمایش و تأیید شده در جنگ خلقی چین می باشد، که سازمان انقلابی پرولتاریا قادر به هدایت انقلاب به پیروزی است، مشروط به این که آن همزمان نظامی باشد، مشروط به این که حزب کمونیست یک ارتش سرخ متشکل از طبقات انقلابی نیز پدید آورد.

مائو پذیرفته بود که پسا امپریالیسم جهانگیر و سازمان یافته تضاد بین تشکیلات نظامی طبقات آنتاگونیستی (متخاصم) تضاد عمده در دوره درازمدت تکامل تدریجی جنگ خلقی انقلابی -

که حرکت آن تعیین کننده پروسه انقلاب بود - می باشد. مع الوصف او توجه به خصوصی به مسأله نظامی معطوف داشته، به توسط رهنمودهایش سیاست را در درجه اول اهمیت قرار داده بود. مائو ضمن تهیه تئوری نظامی انقلاب پرولتاریائی در مخالفت پی گیر با جناح دگماتیسین ها در حزب، که به شیوه غیرانتقادی سخنگویان کپی کردن سیستم روسیه شوروی بودند، به نحو صحیح اصول تئوری شناخت دیالکتیکی - ماتریالیستی را مورد استفاده قرار داده است، به این معنا که او پی گیرانه علیه گرایش به منتقل نمودن نتیجه گیری هائی که کلاسیک ها براساس روابط اجتماعی متفاوتی به آن ها رسیده بودند، مستقیماً به مناسبات چین مبارزه می نمود، و به این معنا که حزب را برای استعداد تجزیه و تحلیل مستقلانه مناسبات اجتماعی در چین انقلابی با اسلوب ماتریالیسم دیالکتیکی آموزش می داد، تا حزب به این شکل به شناخت از جامعه چین برسد، و قادر به نتیجه گیری های صحیح گردد، زیرا تنها به این صورت تئوری انقلابی، که توان هدایت طبقات انقلابی در چین به پیروزی را داشته باشد، می توانست پدید آید. درخصوص اسلوب، مائو راهی را که همه جنبش های انقلابی در آینده می باید درپیش گیرند، نموده است:

- داخل کردن موضوع نتایج نظامی مبارزه طبقاتی به صورت یک مسأله مرکزی در تئوری و پراتیک انقلابی، تجزیه و تحلیل دقیق رابطه ویژه هر طبقه ای با پیکار انقلابی پرولتاریا و تناسب قواء بین طبقات آنتاگونیستی.
- خودداری از تحویل گرفتن برنامه از قبل تهیه شده، اما تحقیقات تحلیلی مستقلانه برای انکشاف و در عمل استعمال اشکال ممکن و با دورنما برای پیکار نظامی جهت سلب قدرت از سرمایه.
- به توسط تجارب عملی آزمایش ایده سیاسی - نظامی و در صورت لزوم تصحیح آن.
- از طریق مبارزه عملی تغییر دادن تناسب قواء به سود طبقات انقلابی و سپس تحت شرایط متغیر اعتلای مبارزه نظامی و سیاسی به مرحله بعدی، عالی و قس علی هذا تا پیروزی نهائی پرولتاریا.

ادامه دارد

### روشنگری ها و پانوشت ها

<sup>۱</sup> " مسائل ستراتیژی در جنگ انقلابی چین" (۱۹۳۶)، مانوتسه دون، منتخب آثار، ج ۱، چ ۱، ص ۲۹۴ (بجینگ، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۶۹).

<sup>۲</sup> "مسأله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسأله نمی توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به طریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد." (ولادیمیر ایلچ لنین(نام واقعی: اولیانف)(Vladimir Iltj Lenin(Uljanov)) (۱۹۲۴ - ۱۸۷۰): " درباره قدرت دوگانه" (در پرآودا، ش ۲۸، ۹ اپریل ۱۹۱۷)، لنین، آثار منتخبه در دو جلد، ج ۲(قسمت اول)، ص ۱۵ (مسکو، اداره نشریات به زبانهای خارجی، ۱۹۵۳).

۳ "مسائل جنگ و ستراتیژی" (۱۹۳۸)، **مانوتسه دون**، ...، ج ۲، ص ۲، ص ۳۲۵ (۱۹۷۵).

تز اساسی مائو در این مقاله آنست، که تصرف مسلحانه قدرت وظیفه مرکزی انقلاب سوسیالیستی می باشد. در این رابطه او مؤکداً به این نکته عطف توجه می دهد، که این وظیفه هم چنین درمورد ممالک صنعتی غربی صدق دارد، ولی با این استثناء که قیام و پیکار مسلحانه را "تا زمانی که بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانی که اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود" (همان، ص ۳۲۶) نباید آغازید.

جهت درک درست این قول مائو توجه باید داشت که منظور او اینست، که جنگ داخلی در ۱۹۳۸ می باید به وسیله احزاب کمونیست در متروپل ها صورت گیرد. او دربرابر اپورتونیست های راست در **حزب کمونیست چین** از قرار داده شدن موضوع جنگ آزادی بخش درازمدت خلق چین علیه امپریالیست ها و اربابان فئودال و بورژوازی کمپرادور در چین در دستور کار دفاع می نمود.

مبدأ دگماتیسمین های چینی - همانند منشویک های روسی اسلاف شان - این تز بود، که انقلاب پرولتاریائی نتیجه روابط تولید سرمایه داری کاملاً رشد کرده است و لذا می تواند نقطه آغازش را در متروپل ها داشته، تنها به این شکل موفق باشد. به عقیده آن ها انقلاب در شرایط اجتماعی - اقتصادی چین در نهایت می توانست یک انقلاب بورژوائی باشد، و بورژوازی ملی طبیعتاً رهبری اش را به دست گیرد، چرا که پرولتاریا قادر به این کار نیست، و بنابراین نقش رهبری در چین به **گومیندان (Kuomintang)** محول می گردید، و پرولتاریا تنها عملکرد کمی می داشت. انقلاب سوسیالیستی جهانی می باید تا بروز عملیات پرولتاریا در متروپل ها به تعویق افتد.

این واقعیت که پرولتاریا در ممالک صنعتی هنوز به اسلحه متوسل نگردیده بود، به نظر می رسد دلیل این بوده باشد که وضعیت در متروپل ها هنوز انقلابی نبوده است.

مائو درمقابل دگماتیسمین ها در دفاع از نقطه نظرش ماهیت ویژه انقلاب پرولتاریائی در چین را مطرح ساخته، دلیل احزاب کمونیست برای احتراز از پیکار مسلحانه در متروپل ها، اما ناگزیری بلاشرط **حزب کمونیست چین** برای پیش بردن چنین پیکاری در چین را توضیح می داد.

در این مجادله مائو با دگماتیسمین ها برای مائو موضوع تردید در درستی موضع " احزاب کمونیست پیشرو" در متروپل ها نمی توانست مطرح باشد، و نه حتی ضرورتی داشت که او در این مسأله به صورت بدعت گذار در برابر **کمینترن** ظاهر گردد. کافی بود او فقط به تشریح خط احزاب کمونیستی برطبق برنامه مارکسیست - لنینیستی بپردازد، و آن را به صورت نتیجه شرایط مختلف توضیح دهد. تز صحیح او، این که تنها جنگی که پرولتاریا در متروپل ها بدان نیازمند است، جنگ داخلی می باشد و خود را برای آن آماده نیز می سازد، به این شکل مجرد می ماند.

مائو منظورش را از " ناتوانی واقعی بورژوازی" دقیقاً روشن نساخته است. آیا بحران عمومی سرمایه داری موجد جنگ جهانی با چند میلیون کشته، آیا بحران های اقتصادی عمیق و جهانگیر در دهه های ۲۰ و ۳۰ سده سابق با چند میلیون بی کار و فلاکت بزرگ توده ها، تورم مفرط در ۱۹۲۳ در المان با هزاران مُرده از گرسنگی مبین ناتوانی واقعی بورژوازی نبوده اند؟ تنها در یک مورد بورژوازی در آن سال ها قصور ننموده، و آن این که موفق شده پرولتاریا را در متروپل ها منحرف، متفرق و فاسد سازد. این توفیق نجات بخش بورژوازی از روبه روئی با انقلاب بوده است.

ولیکن ناتوانی بورژوازی را نمی توان جدا از ناتوانی احزاب کمونیست در نظر گرفت. نمی توان این واقعیت را نادیده انگاشت که باوجود ناتوانی های مکرر سیستم های سرمایه داری (در هیأت بی کاری انبوه، تورم تصاعدی با فلاکت سخت توده ها، جنگ با تخریبات وحشت ناک و ضایعات عظیم انسانی و قحطی عمومی)، جنگ داخلی در متروپل ها درنگرفته، پرولتاریا در این ممالک بعداً نیز کم تر از قبل برای یک قیام مسلحانه و جنگ داخلی آماده گشته است.

مائو به تحلیل این نکته نپرداخته که چرا با حمله مسلحانه فاشیست ها به سازمان های پرولتاریا مقابله به مثل نگردیده شده است. در ۱۹۳۸، یعنی به دنبال پیروزی فاشیسم در ایتالیا، آلمان، اسپانیا، جاپان و به دنبال شکست جبهه خلقی در فرانسه باید درک می شده است که امکان پرولتاریا برای پیکار قانونی در ممالک سرمایه داری، امکان تبدیل پارلمان های بورژوائی به تریبون های مبارزه طبقاتی وجود نداشته است. مائو عطف توجه می دهد، که وظیفه اساسی احزاب کمونیست پیش گیری از وقوع جنگ امپریالیستی است. به نظر او متصور نبوده که احزاب پرولتاریائی در ممالک امپریالیستی آلمان، جاپان و ایتالیا قادر بوده باشند توده های کارگر را برای "یک مبارزه قانونی درازمدت" بسیج سازند.

پس از جنگ جهانی دوم، که منتج به پی ریزی رُل تعیین کننده اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین گردید، می باید امکان تبدیل جنگ های امپریالیستی به جنگ های داخلی اجتماعی انقلابی تعریف تازه ای بیابد. مبدأ لنین در تحلیلش از جنگ های امپریالیستی، پیکارهای مسلحانه قدرت های بزرگ سرمایه داری بوده است. این شکل جنگ سرمایه داری به کهنگی گرائیده، به جای آن شکل تازه سرکوب مسلحانه امپریالیستی ظاهر گشته است. ماشین های نظامی قدرت های بزرگ سرمایه داری برای سرکوب جنبش های آزادی بخش ملی و اجتماعی در ممالکی که امروزه از تکامل شان جلوگیری به عمل می آید، به کار گرفته می شوند.

قول مائو که جنگ داخلی در متروپل ها ابتداء می باید زمانی آغاز گردد که اکثریت غالب پرولتاریا مصمم به پیکار مسلحانه باشد، مطمئناً مبین دموکراتیسم متافزیکمی نمی باشد، اما مبین این که ظاهراً او این را ممکن تشخیص نمی داده است که جنگ داخلی در مناطق مدنیت یافته بتواند تحت شرایط دیگری و با پیروزی پرولتاریا روی دهد.